

آرش کمان گیر نویسنده پرکار کمونیت "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)" در مقاله "تاملی بر واکنش دوسلطنت طلب!" مطالبی را نوشته است که نه از جهت تازگی یا اهمیت بلکه پا سخی به کلیشه های سنتی کمونیتی سزاوار بررسی است. آرش در پا سخ نقشی که کمونیت ها در همکاری با خمینی برای پیروزی انقلاب اسلامی داشته اند مینویسد: در پاسخ باید بگویم که اولاً درست است که ما در تشویق مردم برای در هم پیچیدن رژیم سلطنتی و وابستگی خفت بار آن به امپریالیسم آمریکا نقش داشته ایم و به این کار خود میبایم، اما شکست آن انقلاب عظیم و به روی کار آمدن عصر شتر چرانی، قبل از آنکه تقصیر ما با شد تقصیر رژیم پهلوی و اربابان غربی اش بود. نویسنده کمونیت ما برای اینکه از زیر بار مسئولیت کسک به خمینی برای به قدرت رسیدن شانه خالی کند و توجه ای به شرف سیاسی داشته باشد، اینطور انتظاری را بیان میکند که چون شاه و غرب زمینه پیروزی کمونیت ها را فراهم نکردند پس مسئول پیروزی خمینی هستند. نوشته آرش در چند جهت حرکت میکند. هیچ باور سیاسی عامیانه سکه رایج در میان مخالفان سیاسی رژیم پهلوی ها در میان اسلام گراهای واپسگرا، کم سواد ها و بد سواد ها سیاسی که بیشتریشان در میان کمونیت های ایرانی هستند از قلم کلیشه نویس آرش جا نی افتد. مانند اینکه رضا شاه را انگلیسی ها بروی کار آوردند و یا محمد رضاشاه را انگلیسی ها و آمریکایی ها بروی کار آوردند و اصولاً برای مخالفان سیاسی رژیم حاکم بر ایران که کمونیت ها و آرش یکی از آنها است مهم نیست چه رژیمی در ایران بر پاست آنها در هر صورت آن را به آمریکا و انگلیس مینندد و در مورد جمهوری اسلامی آن را به طرح کمر بند سبز نسبت میدهند. بدین ترتیب پی گیره نیروهای سیاسی ایران که نقش تعیین کننده در ساختن تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت به بعد را داشته است نادیده گرفته میشود. این رفتار نیروهای بدوی سیاسی ایران به آنها فرصت میدهد در دگرگونی های سیاسی تاریخی بعدی به نقش ویرانگر سیاسی خود ادامه دهند و پشت سر مقصر دانستن آمریکا و انگلیس مخفی شوند.

بعنوان مثال در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ باور کردنی نیست که نهضت آزادی و جبهه ملی از سرشت جمهوری اسلامی و ماهیت دیکتاتوری آن بی اطلاع بودند و با این وجود در کنار بختیار نایستادند و در مقابل حزب اله جبهه نگرقتند و در زمان حساسی که مخالفتشان به حساب میامد با خمینی و برنامه سیاسی او با آینده اسلامی سیاسی مخالفت نکردند و اجازه دادند که خمینی سیره انقلاب را اداره کند و از آنها تا وقتی که مایل است استفاده کند و وقتی که وجود آنها را غیره ضروری دید کنارشان بگذارد. الفبای دموکراسی و آزادی سیاسی در موازنه نیروهای سیاسی معتقد به دموکراسی و آزادی است نه در حاکمیت اسلامی و یا طبقه کارگر. در انقلاب ۵۷ احتیاج نبود که نابغه سیاسی بود تا پی برد که خمینی به دموکراسی و آزادی اعتقاد ندارد چون مشکل بود مذهبی قشری بودن او را ندید و گذشته حزب الهی او را فراموش کرد. باور کردنی نیست اما این یک امکان کاملاً قابل تصور است که چنانچه بازرگان و سایر اعضای جبهه ملی یک سال زودتر از استفا از دولت موقت از همکاری با خمینی و حزب اله استعفا میدادند و به تنها نیرویی که در مقابل تشکیل جمهوری اسلامی ایستاده بود یعنی ارتش و دولت بختیار ملحق میشدند مسیر تاریخ ایران از ۵۷ به بعد کاملاً تغییر میکرد و چه بسا امروز ایران یک دولت دموکراسی داشت که با رای تمام مردم ایران انتخاب شده بود نه از طرف حزب اله. و نه اعدام های دسته

جمعی ارتش، مجاهدین و کمونیست ها اتفاق افتاده بود، نه جنگ ایران و عراق در تاریخ گذشته بود و نه جنگ خلیج فارس و نه پنج میلیون ایرانی در دنیا پراکنده شده بودند.

برای هر نیروی سیاسی، هر عمل و یا رفتار سیاسی نتایج کوتاه و دراز مدت دارد. سنجش دست آورد ها است که قیمت پرداخت شده برای رفتار یا عمل سیاسی را موجه یا غیر موجه نشان میدهد، با پذیرفتن این فرض به این نوشته آرش توجه میکنیم "... که اولاً درست است که ما در تشویق مردم (بخوانید کمونیست ها) به برپایی انقلاب (بخوانید انقلاب اسلامی) برای در هم پیچیدن رژیم سلطنتی و وابستگی خفت بار آن به امپریالیسم آمریکا نقش داشته ایم و به این کار خود میبالیم، اما...". به بیان غیر کمونیستی نویسنده ما میگوید ما کمونیست ها با خمینی برای تاسیس جمهوری اسلامی همکاری کردیم برای اینکه با روابط دوستانه ایران و آمریکا موافق نبودیم صرف نظر از اینکه تصور میکردیم یک در هزار امکان دارد دست ما کمونیست ها به قدرت سیاسی برسد. در این جا نویسنده ما به روشنی دلیل همکاری کمونیست ها با حزب اله در انقلاب اسلامی را بیان میکند که علاوه بر نفرت از شاه دوستی ایران با آمریکا است که آثرا رفتار سیاسی و موضعگیری کمونیست ها در انقلاب ۵۷ است. آرش در قسمت پذیرش نتایج موضعگیری در انقلاب اسلامی به هر دری میزند تا از زیر مسئولیت نتایج رفتار سیاسی کمونیست ها شانه خالی کند که البته با همراه کردن بدو بیراه به جمهوری اسلامی سعی میکند پای لنگ منطق خود را پنهان کند. اینطور که از نوشته آرش بر میآید کمونیست ها گروه سیاسی هستند که سنگ را به هوا پرتاب میکنند و زیر آن میایستند تا سنگ به سرشان بخورد و با ندیده گرفتن نیروی جاذبه و نیروهای سیاسی را که از آنها متنفرند و برای آن زندگی میکنند مقصر سرشکستگی خود نشان میدهند. ادعای نادرست دیگر آرش این است که پهلوی دوم در دیکتاتوری سیاسی خود بین حزب اله و کمونیست ها تبعیض قایل میشد که این میتواند از بد سواد تاریخی و یا شیادی سیاسی و یا هر دو آن باشد، در دمکراسی اهدانی متفقین از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ ، شاه به یک میزان مورد حمله کمونیست ها و حزب اله بود و عامل بازدارنده سمبولیک در مقابل تجزیه ایران توسط پیشروی آذربایجان ، تبدیل به قمر سیاسی شوروی شدن توسط حزب توده و تشکیل جمهوری اسلامی به کوشش آیت اله کاشانی و خمینی که پشت سر شورش های اسلامی فدائیان اسلام بودند، بود. البته مصدق سرانجام کوی سبقت را در ایجاد اغتشاش سیاسی بامی کردن نفت و بن بست مذاکرات با انگلیس از سایر رقیبان اغتشاشگر سیاسی خود ربود و تیر خلاص را به دومکراسی ۱۲ ساله ایران زد. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه در نبرد تعیین کننده ای خمینی و حزب اله را شکست داد که جبهه ملی در آن افتخار همکاری با خمینی را داشت که در واقع با اصلاحات بنیادی پایان دادن به روابط تولیدی قرون وسطائی کشاورزی ارباب و رعیت و یا به زبانی که کمونیست ها بهتر میفهمند صرف ها پایان داد که نیروی کار نزدیک به ۸۰٪ جمعیت ایران را در زمان خود از کشاورزی غیره مولد و فقرا آمیز رها کرد. تا اینجا ما میتوانیم بخوبی ببینیم که دیکتاتوری محمد رضاشاه در سرکوب اسلامگرا های واپس کرا اگر بیشتر از کمونیست های دشمن مردم و ویرانگرا

نبود دست کم یکسان بود. شکوفائی اقتصادی و اجتماعی ۱۵ سال بعد تا انقلاب ۴۲ برای کمونیست ها و حزب اله دوران تجدید سازمان آنها و پوشیده کردن نظری رژیم شاه بود که از هر ریسمان سیاسی میترسید. در این دوران همانطور که

تعداد ملاء ها چندین برابر شد که حوزه ها، مساجد و حسینی های جدید را اداره میکردند، کمونیست ها دانشگاه ها و تعداد رو به افزایش دانشجو ها را در اختیار داشتند تا سال های ۵۰ که با رقابت مجاهدین مذهبی روبرو شدند. و همچنین کمونیست ها روزنامه های کیهان و آیندگان را کم و بیش در اختیار داشتند که پر از ترجمه مقاله های نشریات چپی اروپا مانند لوموند، اسپیکل و گاردین بود و حتی بعدها رستاخیز در این چپگرایی با آنها به رقابت برخاست. علاوه نویسنده و شاعران شناخته شده کمونیست مانند احمد شاملو و خسرو گلبرخی در آن روزنامه ها مینوشتند. در این سال های دیکتاتوری شاه زندان های سیاسی به کمونیست ها و اسلامی های حزب الهی امکان داد تا با هم آشنا شوند و امکان همکاری با یک دیگر را بررسی کنند. بیشتر رهبری موجود جمهوری اسلامی برای دورانی زندانی سیاسی بوده اند. با در نظر گرفتن واقعیت های بیان شده این یک دوروغ محظ است که گفته شود دیکتاتوری شاه برای کمونیست ها بیشتر از حزب الهی ها بوده است که خارج از طبیعت نویسنده کمونیست ما نیست.

در ادامه نویسنده ما اینطور مینویسد "در اوایل انقلاب اکثریت مردم ، بخوانید کمونیست ها، حزب الهی ها و به اصطلاح جبهه ملی ها، حتی نام خمینی را هم نشنیده بودند این اربابان غربی رژیم پهلوی یعنی آمریکا، انگلیس و فرانسه و ... بودند که..." طبق معمول دنباله پاراکراف به حمله به غرب و درک امل ها و احمق های سیاسی "کمربند سبز" و چاشنی بدو بیراه گفتن به جمهوری اسلامی است بعنوان درست بودن دلایل آرش گفته میشود. در اینجا باید از آرش پرسید منظور از اوایل انقلاب کدام زمان است، برکناری نخست وزیر هویدا و تشکیل دولت آموزگار یا دولت شریف امامی و یا دولت نظامی ازهارلی است؟ آیا شورش های مذهبی قم و یا تبریز و یا اصفهان است و یا چهلم گرفتن برای هر یک از آنها؟ آیا در راه پیمایی کمونیست ها در آشورا و تاسوا در کنار حزب الهی ها کمونیست ها هنوز اسم خمینی را نشنیده بودند یا در رودر روی ارتش و حزب اله در میدان ژاله. بدون شک آرش مانند سایر دروغ گویای حرفه ای کمونیست روی کم حافظه گی و یا بی اطلاعی تاریخی خواننده خود زیاد حساب میکند و یا آنچنان در توهمات آرومندان کمونیستی خود گم شده است که خیالبافی های سیاسی خود را واقعیت تاریخی میبیند که اولی را در شهادی و موزیکری سیاسی کمونیست های کهنه کار سوخته و دومی را در ساده لوهای صمیمی کم سواد و بدسواد دیده میشود. واقعیت این است که فضای باز سیاسی که کارتر به شاه پیشنهاد کرد، شاه بیشتر درخواست درک کرد تا پیشنهاد و به بدترین شکل ممکن دست به اجرای آن زد. دشمنان قسم خورده شاه حزب الهی ها و کمونیست ها که در جوهر سیاسی خود دیکتاتورند و جبهه ملی که درک بینهایت محدود از منافع ملی دارد و در نهایت حماقت سیاسی آنرا در ضد غربی بودن میبیند، پیش از آنکه شاه بجنبد فضای باز سیاسی را به رهبری حزب اله و خمینی در اختیار گرفتند و آن را به انقلابی تبدیل کردند که رژیم مشروطه سلطنتی را نابود کرد و جمهوری اسلامی را تاسیس کرد.

بررسی کامل مقاله آرش که پر از فرض های غلط و نتیجه گیری های غلط تر است نه تنها کار پر دردسری است بلکه کار بی حاصلی نیز هست، هدف از این نوشته دادن انتخاب به خواننده غیر کمونیست خشک فکر است، وگر نه برای این نگارنده تردیدی نیست که نویسنده ما آرش، روان ازدست رفته ای است که خود روزی احتمالاً به نادرستی فکر خود پی خواهد یا نخواهد برد. با این وجود به چند شهادی سیاسی ایشان باید اشاره کنم. مقایسه رضاشاه با استالین نهایت رذالت سیاسی

است چون رضاشاه وقتی که در ۱۲۹۹ قدرت سیاسی را در دست گرفت ایران کشور ملوک الطوائفی بود که سالها از دنیای مدرن اروپا و آمریکا عقب بود. رضاشاه بی سواد در کمال شگفتی تمام بوروکراسی مدرن ایران را بنا کرد که سزراوار سپاسگزاری نسل های بعد از خود هست.

آنچه عوام سیاسی مانند آرش و هم زبان های او حزب اله رضاشاه قلدر و دیکتاتور مینامند در حقیقت برقراری قدرت مجاز دولت و قانون توسط رضاشاه در ایران بود که قدرت ملاها را در اجرای قانون شریعت و آموزش ازبین میبرد و قدرت حکومت خان ها را محدود میکرد که در میان آنها قاجارزاده ها و ملازاده ها فراوان بودند. هر اصلاحاتی را که رضا شاه میخواست به آن دست بزند با مخالفت ملاها و خان ها روبرو میشد که برای او راه خدمت به مردم ایران از جاده ای که در آن ملاها و خان ها سرکوب شده بودند میگذشت. روز آزادی زنان ایران که برداشتن چادر زنان بطور اجباری برای مدتی اجرا شد را باید در رفتار اجباری زیر چادر بردن زنان بوسیله حزب اله دید، همانطور در سال های بعدی رژیم پهلوی ساکنان تهران و سایر شهرهای بزرگ شاهد بودند حزب اله همواره زنان بی چادر را در خیابان ها روز روشن آزار بدنی میدادند. مقایسه ننگ آور رضاشاه با استالین که تخمین زده میشود ۲۰ میلیون شهروند شوروی را کشته است تنها از کمونیست بیشرمی مانند آرش کمانگیر امکان دارد که آنچنان بی شهامت است که حتی حاضر نیست اسم واقعی خود را زیر نوشته های هزیان آلود سیاسی خود بگذارد. در دوران حکومت رضاشاه که بدون شک دیکتاتوری بود جمعیت ایران از ۴ میلیون به تخمین به ۱۵ میلیون رسید و برای هر ناظر معقول با شعور سیاسی متوسط بر دیکتاتوری ملاها و یا خان ها فتوادل و یا کمو نیست های قاجار زاده رفیق اسکندری و یا آیت اله زاده کیانوری برتری داشت.

بطور کلی آرش کمونیستی است که سر خود را زیر برف کرده است و خود را در هذیان کوبی کمونیستی غرق کرده است. از آنجا که آرش دمکراسی های غربی را نمیبیند و آنها را کشورهای سرمایه داری مینامد، او بخوبی نشان میدهد با جوهر دموکراسی یعنی آزادی مالکیت خصوصی مخالف است. او با سوسیال دمکرات ها مخالف است و آنها را کارگزاران سرمایه داری میبیند. هر چند آرش دنیای وهم آلودی را ترسیم میکند و نوشته او چیزی بیشتر از هذیان سیاسی نیست اما در نهایت او یک کمونیست استالینست، مانوئیست و پل بتی است. آزادی و دمکراسی حرافی سیاسی عوام فریبانه ای مد روز برای اوست. باید توجه کرد که کلبوس سیاسی کمونیست ها، ایرانی است که در آن آزادی مالکیت خصوصی محترم شمرده شود و ایران روابط دوستانه ای با غرب داشته باشد. تمام آسمان و ریسمان بافتن آرش و سایر رفقای او بر علیه سلطنت طلب ها برای این است که آنها میترسند، ایران تحت حکومت سلطنت طلب ها روابط سیاسی و اقتصادی با غرب برقرار کنند. ۵-۲۰-۰۲